

پژوهش در تاریخ، سال یازدهم، شماره ۳۰، بهار و تابستان ۱۴۰۰

تاریخ‌نگاران غیرمتخصص و افول تاریخ‌نگاری تخصصی انقلاب اسلامی نقدی بر جلد پنجم مجموعه «تاریخ تحولات سیاسی جمهوری اسلامی ایران» مرکز اسناد انقلاب اسلامی

مجتبی شهرآبادی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۲

چکیده

لزوم تدوین یک تاریخ عمومی جامع از روند تحولات ایران در عصر جمهوری اسلامی، پس از گذشت چهار دهه از انقلاب اسلامی، از نیازی جدی نه فقط در سطح تاریخ‌پژوهان که در تمام سطوح جامعه ایران حکایت دارد؛ نیازی که مرکز اسناد انقلاب اسلامی، با تشخیص آن، به تدوین چنین طرحی همت گمارده است.

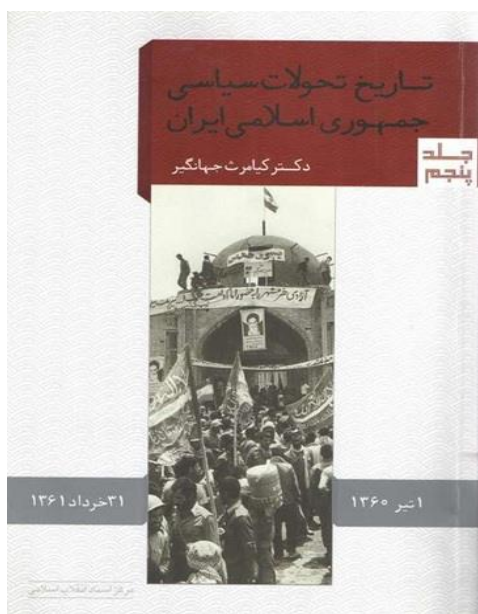
این تاریخ عمومی جامع با تفکیک‌های زمانی خرد، و سرفصل‌های ریز و دقیق خود می‌کوشد تا حتی‌المقدور تمام رخداد‌های ریز و درشت ایران پس از انقلاب و روند تحولات کشور در این دوران را بررسی و تصویری تمام‌نما و جامع - و نه لزوماً مانع - را به خصوص به نسل امروزین جامعه ایران، که خود مستقیماً درگیر و شاهد بسیاری از این حوادث نبوده‌اند، ارائه نماید.

از این مجموعه تا زمان تدوین این یادداشت، پنج جلد منتشر شده و تحولات ایران را از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ۳۱ خرداد ۱۳۶۱ به بحث کشیده است. این یادداشت به نقد و بررسی جلد پنجم این مجموعه اختصاص دارد. نویسنده این یادداشت کوشیده است، نقد خود بر این مجلد را با تأکید بر روش پژوهش در دانش تاریخ و میزان رعایت آن در این اثر، متمرکز کند و از این زاویه ارزیابی خود را ارائه نماید.

واژگان کلیدی: تاریخ‌نگاری، روش‌شناسی، جمهوری اسلامی، تحولات سیاسی

^۱. دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی،
mojtabashahrabadi1363@gmail.com

۱. در باب نوشتار و نویسنده



تدوین و انتشار مجموعه «تاریخ تحولات سیاسی جمهوری اسلامی» از سال ۱۳۹۶ به همت مرکز اسناد انقلاب اسلامی آغاز شده و کتاب مورد بررسی در این یادداشت (جلد پنجم)، تازه‌ترین کتاب منتشرشده این مجموعه است.

این اثر تاریخ تحولات سیاسی جمهوری اسلامی ایران را در برهه یک‌ساله؛ از اول تیر ماه ۱۳۶۰ تا ۳۱ خرداد ۱۳۶۱ مورد بررسی قرار داده است. این کتاب در ۳۶۳ صفحه توسط مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی در پاییز ۱۳۹۷ منتشر شده است.

این مجلد به قلم کیامرث جهانگیر، دکترای علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی و استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران تصنیف شده است. پیش‌تر از ایشان آثاری همچون «حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران»، «کلیات حقوق اساسی»، «روش تحقیق در علوم سیاسی»؛ و تعداد زیادی مقالات پژوهشی تخصصی در حوزه سیاست جمهوری اسلامی ایران به چاپ رسیده است.

۲. سازمان‌بندی و شرح اجمالی کتاب

جلد پنجم تاریخ تحولات سیاسی جمهوری اسلامی ایران در ۳۶۳ صفحه، ۹ فصل و یک نتیجه‌گیری پایانی تدوین شده است:

در فصل اول تحت عنوان «عزل بنی‌صدر از ریاست جمهوری» (صص ۳۱-۱۷) نویسنده به صورتی مختصر به روند عزل ابوالحسن بنی‌صدر، نخست از فرماندهی کل قوا و سپس از

ریاست جمهوری، و حمایت و استقبال عمومی مردم از این رخداد در قالب راهپیمایی‌های عمومی اشاره کرده است.

فصل دوم، «ترور یاران امام توسط ضدانقلاب» (صص ۷۲-۳۳) نام دارد. در این فصل، حوادثی همچون سوءقصد به حجت‌الاسلام خامنه‌ای، بمب‌گذاری در ساختمان حزب جمهوری اسلامی، بمب‌گذاری‌های پراکنده در تهران و شهرهای دیگر و ترور حسن آیت پرداخته شده است. بخش پایانی فصل نیز به بررسی نمونه‌هایی از اسناد ارتباط بنی‌صدر با سازمان سیا و گروه‌های ضدانقلاب، اختصاص یافته است.

«انتخاب محمدعلی رجایی به عنوان دومین رئیس جمهور ایران»، عنوان **فصل سوم** کتاب است (صص ۱۰۲-۷۳). در این فصل، دومین انتخابات ریاست جمهوری ایران، پیروزی محمدعلی رجایی و تشکیل دولت توسط او مورد بررسی قرار گرفته است. بخش کوتاهی از این فصل نیز به انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس اول شورای اسلامی و تحلیل نتایج آن اختصاص یافته است.

در **فصل چهارم**، با عنوان «ترور رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و دادستان کل کشور» (صص ۱۲۴-۱۰۳)، نویسنده به ادامه موج ترور نیروهای انقلابی در کشور پرداخته است. ترور رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و رئیس شهربانی، دادستان انقلاب، آیت‌الله مدنی، آیت‌الله دستغیب و حجت‌الاسلام هاشمی‌نژاد توسط مجاهدین خلق، و در نهایت عملیات موفقیت‌آمیز نیروهای امنیتی کشور در متلاشی کردن مرکز رهبری مخفی مجاهدین خلق در بهمن ۱۳۶۰ پرداخته است.

فصل پنجم، با عنوان «انتخاب آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای به عنوان سومین ریاست‌جمهوری اسلامی ایران» (صص ۱۳۶-۱۲۵)، به سومین انتخابات ریاست جمهوری در ۱۰ مهر ۱۳۶۰، انتخاب نخست‌وزیر و تشکیل رسمی کابینه در ۱۱ آبان همان سال اختصاص یافته است.

فصل ششم، «پیروزی‌های بزرگ در جبهه‌های جنگ» نام گرفته است (صص ۱۹۸-۱۳۷). در بخش نخست، نویسنده به نقش و تأثیر علما در جنگ پرداخته و بخش دوم، به عملیات‌های مهم جنگی در این برهه و به‌خصوص مراحل مختلف عملیات بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر اختصاص یافته است.

در فصل هفتم که عنوان «تحولات در قوه قضاییه و قوه مقننه» را بر پیشانی دارد (صص ۲۱۸-۱۹۹)، نویسنده به بررسی موضوعاتی چون برگزاری انتخابات شورای عالی قضایی در آبان ۱۳۶۰ و تصویب لایحه تشکیل سازمان بازرسی کل کشور به عنوان تحولات قوه قضاییه در این برهه؛ و تفویض اختیار ولی فقیه در تشخیص موارد و صدور قوانین ثانویه به مجلس شورای اسلامی به عنوان مهم‌ترین تحول قوه مقننه پرداخته است.

فصل هشتم، با عنوان «جنگ اقتصادی» (صص ۲۹۴-۲۱۹) به سیاست‌گذاری‌ها و جهت‌گیری‌های کلان اقتصادی دولت با توجه به شرایط پیچیده جنگی کشور اختصاص یافته است. سیاست‌هایی که همگی بر محور اصلی ایجاد ثبات اقتصادی و اجتماعی و کاهش اثرات مخرب جنگ بر وضعیت اقتصادی کشور طرح شده بودند.

فصل نهم، «کشف کودتا در ارتش» نام گرفته است (صص ۳۳۲-۲۹۵). در بخش نخست، نویسنده به جریان برگزاری دادگاه و احکام عاملان کودتای نوژه پرداخته و بخش دوم را به کشف طرح کودتای صادق قطب‌زاده، دستگیری وی و بررسی نقش آیت‌الله شریعتمداری در این توطئه اختصاص داده است.

در بخش نتیجه‌گیری (صص ۳۳۶-۳۳۳)، نویسنده با تأکید بر این نکته که برهه مورد بررسی او، از پرتلاطم‌ترین دوران‌های ایران انقلابی بوده، معتقد است که این دوره در عین حال از ادوار مهم پالایش انقلاب و در پرتو متابعت همه‌جانبه اکثریت جامعه از رهبری انقلاب، دوره‌ای موفقیت‌آمیز در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و جنگی بوده است.

۳. نقد و ارزیابی

اگر بپذیریم مجموعه «تاریخ تحولات سیاسی جمهوری اسلامی ایران» و طبیعتاً جلد مورد نظر، تلاشی است برای تدوین یک تاریخ عمومی جامع از ایران پس از انقلاب اسلامی؛ آنگاه مجموعه حاضر ذیل ژانر تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی قرار خواهد گرفت. بنابراین نخستین و در واقع بنیادی‌ترین مسأله در نگارش چنین مجموعه‌ای لزوم پای‌بندی آن بر روش‌شناسی دانش تاریخ خواهد بود. از این‌رو، نگارنده این یادداشت نیز، در ارزیابی خود از اثر حاضر بر همین جنبه تأکید دارد.

نگاهی اجمالی به رزومه دانشگاهی دکتر کیامرث جهانگیر (مؤلف کتاب حاضر)، نشان می‌دهد که عمده آثار، تصنیفات و پژوهش‌های ایشان، بر مسائل حقوق و قوانین (حقوق

اساسی، مجموعه قوانین و مقررات کار و تأمین اجتماعی)، مسائل نظری در سیاست جمهوری اسلامی (تحلیلی از سیستم‌های جمهوری و مقایسه آن با سیستم جمهوری اسلامی، ساز و کارهای کنترل قدرت، جستاری در الگویابی انقلاب اسلامی، بنیان‌های نظری رهیافت پیشاروایت اخلاقی انسانی جنگ تحمیلی، دگردوستی و سیاست: مطالعه‌ای تطبیقی میان رالز و مطهری و...) و آثار درسی تخصصی (روش تحقیق در علوم سیاسی) متمرکز بوده است. بنابراین کتاب حاضر، نخستین تجربه تاریخننگاری کیامرث جهانگیر به شمار می‌رود. تجربه‌ای که بنا بر اسبابی که در این کوته‌نوشت مورد بررسی قرار خواهد گرفت، تجربه ناموفقی بوده است.

اصلی‌ترین سببی که باعث قضاوت منفی در مورد این کتاب می‌شود، نکته‌ای است که در سطور پیشین بحث به آن اشاره گردید: تاریخ‌دانشی است مستقل و دارای روش‌شناسی مخصوص به خویش و تاریخ‌نگاری تخصصی و قابل استناد و اطمینان، بدون اشراف بر روش‌شناسی دانش تاریخ و روش‌های علمی پژوهش در آن، ناممکن است. اثر دکتر جهانگیر نیز به سبب همین فقدان اشراف بر روش‌شناسی تاریخ، فاقد خصیصه‌های یک تاریخ‌نگاری تخصصی است. برای نشان دادن چنین ضعفی در کتاب، مواردی را به عنوان نمونه می‌توان برشمرد:

۱- به گمان نگارنده، شیوه و میزان پرداختن به موضوعات در این کتاب، نقض غرض این مجموعه تاریخی است. زمانی که چنین طرح پژوهشی با چنین تفکیک‌های زمانی خُرد و جزئی تعریف می‌شود، بدیهی است که انتظار خواننده، پرداخت‌هایی به همان میزان دقیق، پُر داده، جزئی و از زوایا و مناظر گوناگون خواهد بود. کتاب حاضر، یک برهه یک‌ساله (از ۱ تیر ۱۳۶۰ تا ۳۱ خرداد ۱۳۶۱) را در برمی‌گیرد. حجم بالغ بر ۳۶۰ صفحه‌ای کتاب نیز بر چنین انتظاری در خواننده بیشتر دامن می‌زند. اما آنچه در نهایت خواننده با آن روبه‌رو می‌شود، متنی است بسیار مختصر، و بدتر از آن بسیار بی‌حوصله و سرسری! بسیاری از موضوعات کتاب به شکلی نارسا مطرح شده و اختصار بیش از حد، در واقع به ابتر ماندن طرح موضوع کشیده است. این همه سبب می‌شود در موارد متعددی کتاب، نه تنها هیچ نکته تازه یا خواندنی برای ارائه به خواننده خود نداشته باشد، که اختصار بیش از حد یا فراتر از آن عدم تسلط خود

مؤلف بر زوایای مختلف موضوع اساساً کتاب را در مواضعی از حیز انتفاع ساقط کرده است.

۲- رجوع به منابع دست اول در تاریخ‌نگاری از اصول بدیهی روش‌شناسی تاریخ است. به‌خصوص در زمینه تاریخ‌نگاری معاصر که انبوهی از این دست منابع و از نظرگاه‌های متفاوت و متعلق به نیروهای رقیب یا معارض یکدیگر در قالب اسناد (رسمی یا غیر رسمی)، صورت مذاکرات، خاطرات، نشریات حزبی، کتب سازمانی و گروهی و ... وجود دارد. پرسش اصلی این است که: چگونه می‌توان بدون رجوع به این انبوه منابع، تاریخ جامع یا دست‌کم درخور اعتنایی از برهه‌ای چنین پیچیده و آشفته را به رشته تحریر کشید؟ متأسفانه کتاب حاضر دقیقاً از چنین مشکلی رنج می‌برد. نوشتن یک کتاب در حوزه تاریخ انقلاب اسلامی، آن هم به سفارش و با همکاری مرکز اسناد انقلاب اسلامی، بدون استفاده از حتی یک سند معتبر؟ بدیهی است که در این مورد نمی‌توان عذر نویسنده را مثلاً از بابت عدم دسترسی به اسناد پذیرفت. نویسنده محترم حتی اگر از بخشی از اسناد آرشیوی یا مجموعه تاریخ شفاهی و خاطرات در همان مجموعه مرکز اسناد هم استفاده کرده بود، اثرش به مراتب غنی‌تر و قابل استفاده‌تر می‌شد.

۳- گذشته از رجوع به منابع دست اول، به‌خصوص در مرحله تکمیل داده‌ها، رجوع به آثار پژوهشی صورت‌گرفته در آن موضوعات، به‌خصوص از نظر تحلیل داده‌های تاریخی برای بازسازی جامع یک رخداد در بستر زمانی و مکانی آن، از اصول بدیهی دیگر در تاریخ‌نگاری است. متأسفانه در این بخش نیز اثر دکتر جهانگیر به شدت ضعیف و غیرقابل قبول است. در خصوص تک‌تک موضوعات و رخدادهای مورد بررسی ایشان در کتاب حاضر، گذشته از آثار منتشرشده توسط سایر مراکز پژوهشی و تحقیقاتی فعال در حوزه تاریخ انقلاب اسلامی و انبوهی از آثار پژوهشگران مستقل، تنها توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی که نویسنده محترم اثر خود را به سفارش این مرکز نگاشته، انبوهی از آثار مختلف پژوهشی قابل استناد به قلم پژوهشگران و تاریخ‌نگاران مختلف نگاشته شده است. با کمال تأسف، نویسنده حتی از مجموعه غنی مرکز اسناد و انبوه آثار پژوهشی این مرکز نیز استفاده چندانی نکرده است.

۴- بررسی بخش منابع و مآخذ کتاب و سپس تطبیق این منابع با متن اثر، به گمان نگارنده عمق فاجعه در نگارش این کتاب را نشان می‌دهد. نگاهی به بخش منابع (صص ۳۳۷-۳۳۹)، نشان می‌دهد که این کتاب با استفاده از ۲۴ عنوان کتاب، ۸ عنوان روزنامه و مجله، و ۶ عنوان پایگاه اینترنتی به رشته تحریر کشیده شده است. استفاده از تنها ۲۴ عنوان کتاب در تألیف یک پژوهش تاریخ‌نگارانه، آن هم در یک برهه بسیار پیچیده و به قول خود نویسنده پرتلاطم، علامت سؤالی است که به هیچ شکل از ذهن نگارنده این یادداشت محو نمی‌شود. فی الواقع چنین کتاب‌شناسی تُنک و کم‌مایه‌ای حتی برای نگارش یک مقاله در باب یکی از موضوعات بحث‌شده در این کتاب نیز کم و نابسنده است، چه رسد به نگارش یک کتاب سیصد و شصت صفحه‌ای در حوزه تاریخ یک سال از ایران معاصر. متأسفانه این مسئله به همین مقدار نقد خاتمه نمی‌یابد. تطبیق کتاب‌نامه با متن کتاب به وضوح نشان می‌دهد که بخش اعظم منابع و مآخذ ذکر شده، کاملاً نمایشی و تنها برای پُر کردن فهرست منابع بوده و تقریباً هیچ استفاده مؤثری از آنها در متن کتاب نشده است. از ۱۲ عنوان کتاب نام برده شده، فقط یک بار در متن استفاده شده؛ ۷ عنوان دیگر، تنها ۲ بار استفاده شده و از ۵ عنوان دیگر، تنها ۳ بار. بدتر از این همه، آنکه بسیاری از این ارجاع‌ها نیز کاملاً نمایشی و صرفاً محض پُرشمار نشان دادن منابع کتاب، ذکر شده‌اند. لابد خواننده این یادداشت خواهد پرسید: پس این کتاب از روی چه مرجعی نوشته شده است؟ حقیقت آن است که کیامرث جهانگیر تمام کتاب را صرفاً با استفاده از آرشیو سه روزنامه جمهوری اسلامی، اطلاعات و کیهان نوشته است و اگر اندکی موشکافانه‌تر نگاه کنیم، در واقع، تنها و تنها با استفاده از آرشیو روزنامه جمهوری اسلامی، این متن را تدوین کرده است. در متن کتاب، ۱۵۱ مورد به روزنامه جمهوری اسلامی، ۶۲ مورد به روزنامه اطلاعات و ۵۷ مورد به روزنامه کیهان ارجاع داده شده است. یعنی تمام این متن سیصد و شصت صفحه‌ای تنها از روی همین سه روزنامه، رونویسی و در هیئت یک کتاب جدید منتشر شده است. نویسنده محترم اگر بنا را بر تدوین کتاب بر اساس روزنامه‌ها داشت، لااقل انتظار می‌رفت اندکی نیز از سایر روزنامه‌ها و مجلات، که در آن دوران تعدادشان نیز کم نبوده است و از دیدگاه‌های متفاوتی به روایت رویدادها می‌پرداخته‌اند، استفاده نماید.

بر این اساس، راقم این سطور تمایل دارد، دو پرسش مطرح نماید:

الف) دکتر کیامرث جهانگیر، که یکی از استادان دانشگاه تهران یعنی معتبرترین و نامدارترین دانشگاه ایران است، آیا خود حاضر است حتی یک تحقیق یا تکلیف کلاسی ارائه‌شده توسط یک دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد را، که تمام آن رونویسی شده از روی یک روزنامه است، بپذیرد و به آن نمره قبولی بدهد؟

ب) به راستی اگر سرفصل‌های مصوب برای نگارش چنین اثری در اختیار یک دانشجوی کارشناسی تاریخ قرار می‌گرفت، که در کتابخانه دانشگاه محل تحصیل خود به دوره روزنامه جمهوری اسلامی دسترسی داشت، نمی‌توانست اثری بهتر از این یا دست‌کم هم‌سنگ با آن تحریر کند؟

خاتمه

در مجموع به گمان نگارنده این یادداشت، جلد پنجم مجموعه «تاریخ تحولات سیاسی جمهوری اسلامی ایران»، نه‌وزنه ارزشمندی به کارنامه مؤلف خود افزوده است، و نه به مجموعه پُربار ناشر خود و نه به تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی. این کتاب را بایست همچون هشدار تلقی کرد از ورود غیرمتخصصان به حوزه تاریخ‌نگاری که فرجامی جز افول سطح مطالعات تاریخی و پژوهش‌های حوزه انقلاب اسلامی نخواهد داشت.

امید که در چاپ‌های آتی کتاب، در متن آن یک بازنگری بسیار جدی تحت نظارت یک پژوهشگر حرفه‌ای تاریخ به عمل آید.